فقه: زکات، جلسه 66: یک‌شنبه 26/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب ما در مورد زکات در غلات صحبت می‌کردیم. عرض کردیم که روایت‌هایی که زکات را از مال یتیم نفی کرده این روایت را نمی‌شود اختصاص داد به خصوص نقدین و اطلاق دارد به خصوص نسبت به مواشی که اطلاق خیلی روشنی دارد. بنابراین با توجه به این ما روایتی که در غلات حکم کرده به وجوب زکات، وجوبش را حمل می‌کنیم بر استحباب.

اینجا یک تعبیری در کلام آقای منتظری هست، ایشان اینجوری تعبیر کرده.

ایشان تعبیر کرده که: «و الوجوب ظاهر في الوجوب الاصطلاحي أعني الالزام على الفعل و على فرض ارادة معناه اللغوي أعني الثبوت يكون الوجوب الاصطلاحي الفرد الأكمل منه فينصرف اليه اطلاق اللفظ، و المذكور في الصحيحة و ان كان خصوص» حالا آن بحث بعدی‌اش بماند.

این الوجوب ظاهر فی الوجوب الاصطلاحی که خب ما بحثش را مفصل کردیم که وجوب گونه‌های مختلف دارد. وجوب ممکن است با علیٰ متعدی بشود، با فی متعدی بشود. علیٰ‌اش به آن شیء تعلق بگیرد، علیٰ‌اش به مکلف. این همه را به طور کلی ایشان ظاهرٌ فی الوجوب الاصطلاحی بیان کردند خب شاید درست نباشد. حالا من آن را فعلاً خیلی کار ندارم، عمده‌اش تکیه‌ام روی قسمت بعدی‌اش است.

«و على فرض ارادة معناه اللغوي أعني الثبوت يكون الوجوب الاصطلاحي الفرد الأكمل منه فينصرف اليه اطلاق اللفظ»

خب این یعنی چی؟ اوّلاً صغرویاً این‌که وجوب فرد اکمل ثبوت است یعنی چی؟ این شیءای که ثابت هست این ثبوت فرد اکملش وجوب است این یعنی چی؟ اکمل و مثلاً این شیءای که واجب می‌شود ثبوت محکم‌تری دارد؟ چی است این خیلی من نفهمیدم. و مهم‌تر این‌که، این‌که حالا مطلق انصراف دارد به فرد اکمل. این چه وجهی دارد؟ فرض کنید گفتند بالغ، عاقل. عاقل حضرت رسول صلوات الله علیه عَقَلُ العقلاء است. گفتیم وجب علی البالغ هذا التکلیف، یعنی حضرت رسول چون اکمل عاقلین هست، آخر چه نکته‌ای دارد که منصرف است. اصراً انصراف منشائش تناسبات حکم موضوع است. و الا اکملیت و این چیزها که وجه انصراف نیست. تناسبات حکم موضوع گاهی اوقات اقتضاء می‌کند که کأنّ همین حکم را که آوردند کافی هست برای این‌که آن قیدی که ما می‌خواهیم بزنیم آن قید همین حکم دال بر آن قید هست. فرض کنید عرض کردم مثلاً می‌گوییم لا صوم علی المریض. لا یجب الصوم علی المریض. عدم وجوب صوم به دلیل این‌که به تناسبات حکم موضوع حکم امتنانی فهمیده می‌شود، خب در مورد مریضی که مرض برایش، صوم برایش خوب است، اصلاً روزه که بگیرد سر حال می‌شود. خب آن قطعاً نمی‌گیردش دیگر، این مقدارش که دیگر مسلم است. چون لا یجب در مقام یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر است. حتی اگر آن آیۀ شریفه هم نبود ما می‌فهمیدم که این آیه در این مقام است. خب این مقامی که، یعنی آن حکمی که یک رنگ خاصی دارد قید می‌دهد به موضوعش. و الا اگر نه یک همچین چیزی نبود، حالا مریض باید اشد مرض‌ها باشد، خیلی مریض شدید باشد، چون اکمل افراد مریض آن مریضی هست که دارد می‌میرد. آن وقت مریض منصرف به آن کسی است که در مرض شدیدترین حد مرض را دارد. چه وجهی دارد این‌که انصراف داشته به اکمل افراد. این وجه خاصی به نظر نمی‌رسد.

شاگرد: ؟؟؟ واجب. قضا است واجب است؟

استاد: نه، بعداً ان قلت و قلت می‌کنند. می‌خواهم حرف تقریب را بگویم.

شاگرد: شاید این تعارض را مثلاً.

استاد: نه اصلاً تعارض هم وجهی ندارد. این‌که حتماً وجوب. می‌خواهد بگوید وجوب، دارد استدلال را تقریب می‌کند. حالا بعداً این تقریب را نمی‌پذیرند، ولی بحث سر این هست که اصل این تقریب چه تقریبی است؟ اصل این‌که مطلق منصرف به اکمل افراد است یعنی چی؟

شاگرد: جایی که تعارض بین ادله باشد.

استاد: اصلاً آنجا هم، اصلاً انصراف مطلق مفسده هیچ جایی وجود ندارد. پس حتی در مقام جمع عرفی.

شاگرد: چون گفتنی‌تر نیست

استاد: حتی در مقام جمع عرفی عرض کردم. حتی در مقام جمع عرفی این جمع عرفی نیست که. حالا اینجوری، این چه چیزی دارد؟ به خصوص در جایی که آن اکملیت فرد هیچ تناسبی با آن حکم نداشته باشد، ارتباطی با حکم نداشته باشد. فرض کنید ما می‌گوییم که انسان باید نماز بخواند. این باید نماز بخواند این واجب است نماز خواندن. این انسان باید رشد کند، باید پیشرفت کند. حالا این پیشرفت، انسان باید مواظب خودش باشد به گناه مبتلا نشود. خب این حالا بگوییم این مراد، انسانی هست که در انسانیت خیلی کامل است، حتماً او باید مواظب باشد، انسان‌های عادی لازم نیست. نه اینها به خصوص هیچ وجهی برایش نیست.

شاگرد: در موضوع این، تصرف حکم است.

استاد: انصراف حکم منشاء می‌شود حکم موضوع قید پیدا کند. اصلاً انصراف یعنی این دیگر. انصراف یعنی این حکم برای بعضی از افراد موضوع ثابت است، اینجا. این هم در آن هم همان. آنش فرق ندارد. فرض اینجا گفته واجب است. واجب است ما بگوییم یعنی ثابت است. فرض کنید ما می‌گوییم فلان شخص موجود است. موجود است یعنی یک نفری که موجود هست جاودانی باشد این وجود محکم‌تری دارد. یک نفری موقت باشد وجودش شل‌تر است. بگوییم فلانی موجود است یعنی جاودانی است. اصلاً این گفتنی است؟

شاگرد: این اشکال اوّلتان.

استاد: نه می‌خواهم این را چیز کنم. اصلاً من یک اشکال بیشتر ندارم، نه نه، بحث اشکال اوّل این‌که وجوب صغرویاً از فرد اکمل نیست. اشکال دوم این‌که حالا فرد اکمل باشد. مگر باید حتماً به فرد اکمل انصراف داشت، این اشکال دوم است این‌که در این مثال دارم می‌گویم. یعنی فرض کنید کسی که وجودش محکم‌تر است.

و حالا به تناسبات یاد یک شوخی افتادم بگذار بگویم عیب ندارد، آسید محمد تعریف می‌کرد می‌گفت در مسجد الحرام بودم یک بنده خدایی خوابیده بود و در هنگام خواب خلاصه از خواب بیدار شد و شروع کرد نماز خواندن. بعدش گفتیم که خلاصه چطور دارید نماز می‌خوانید؟ یک کسی به او گفت تو که خواب بودی چطور. اشاره به اینجا کرد گفت محکم محکم. این نکته‌اش این است که سنی‌ها عقیده‌شان این هست که خود نوم مبطل نیست، ناقض نیست چون احتمال دارد که ازش بادی خارج بشود و امثال اینها به خاطر همین ناقض هست. ناقضیتش به احتمال. این می‌گوید محکم محکم ما چیزی ازمان در نمی‌رود امثال اینها. می‌گویم حالا این فرض کنید شخصی که اگر گفتند که اگر کسی که کمرش محکم باشد این سلسله مراتب دارد یکی هست که فرد ناقص دارد، فرد کامل دارد امثال اینها. حالا بماند از این شوخی. این است که به نظر می‌رسد که اصلا این‌که وجوب چون فرد اکمل است باید انصراف کأنّ این وجه قابل توجهی اصلاً نیست. حالا.

مرحوم آقای حکیم این بحث را که اینجا مطرح می‌فرمایند یک نقطۀ مشترکی در فرمایش مرحوم آقای حکیم و فرمایش آقای خویی هست. در مورد این‌که این لیس فی مال الیتیم را با روایاتی که در اصناف مختلف اثبات زکات کرده یک اشکالی وجود دارد. یک روایت داریم که می‌گوید فی الغلات زکاتٌ. این روایت عمومیت دارد، هم در مورد صبی این ثبوت غلات را اثبات می‌کند هم در مورد بالغ. یک روایت دیگر می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاةٌ. این هم اطلاق دارد، چه در غلاتش باشد و مواشی‌اش و چه در نقدینش باشد. حالا نسبت به غلات من بحث را در نظر بگیرم. ببینید رابطۀ بین روایتی که می‌گوید فی الغلات زکاةٌ با روایتی که می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاةٌ، عموم و خصوص من وجه‌اند دیگر. حالا چرا ما لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را مقدم بداریم؟ این خب بحثی نیست. یک جوابی در کلام هم مرحوم آقای خویی هست هم در کلام مرحوم آقای حکیم هست، شاید در کلمات دیگران هم باشد. آن این است که ما نباید خصوص فی الغلات زکاةٌ را در نظر بگیریم. مجموع ادله‌ای که زکات را در اصناف تسعه ثابت می‌کند. یک روایت می‌گوید در مواشی زکات است، یکی می‌گوید در نقدین زکات است. مجموعاً به منزلۀ دلیل واحد هستند کأنّ گفتند فی الاصناف تسعة زکاةٌ. از آن طرف لیس فی مال الیتیم زکاةٌ که می‌گوید مرادش این است همان مالی که برای بالغین زکات درش واجب بود در مورد یتیم واجب نیست. کأنّ مقسم همان اصناف تسعه است آن گفته بود فی الاصناف تسعة زکات هست، چه بالغ باشد، چه بالغ نباشد. این می‌گوید لیس فی مال الیتیم، در اصناف تسعة زکاةٌ. رابطه‌شان می‌شود عموم و خصوص مطلق این را باید آن را تخصیص بزنند. این یک بیانی هست در کلمات آقایان افراد زیادی هست، مطلب درستی هم هست. مطلب همینجور هست که آقایان می‌فرمایند.

ولی دو تا بیان اختصاصی اینجا وجود دارد. یک بیان مرحوم آقای حکیم دارد در پاسخ به این اشکال. یک بیان مرحوم آقای خویی دارند. بیانی که مرحوم آقای حکیم دارد من عین عبارت ایشان را می‌خوانم بعد ببینیم مراد ایشان چی هست؟ می‌گوید که: «أما في الغلات و المواشي»، این‌که زکات واجب نباشد.

«فهو المشهور- كما عن جماعة- بل عن الرياض: أنه خيرة المتأخرين كافة، و جماعة من أعاظم القدماء. لإطلاق نفي الزكاة على مال اليتيم، المقدم على إطلاق كل ما دل على ثبوتها في الغلات و في المواشي، و إن كان بينهما العموم من وجه.»

چرا مقدم هست؟ اوّلاً. آن ثانیا-اش ما مطلبی بود در کلام آقای خویی و دیگران هم هست که عرض کردیم مطلب درستی هم هست. آن ثانیاً را من بحثی ندارم. بحث روی اوّلاً است.

اوّلاً من جهة ظهوره بقرینة مناسبة الحکم و الموضوع فی انّ عنوان الیتیم من العناوین الاقتضائیه للمنع.

«أولا: من جهة ظهوره- بقرينة مناسبة الحكم و الموضوع- في أن عنوان اليتم من العناوين الاقتضائية للمنع.»

چون عنوان یتیم از عناوین اقتضائیۀ منع هستند آن باید مقدم باشد. خب من این را نفهمیدم، عنوان غلات هم از عناوین اقتضائیۀ برای اثبات. غلّه بودن سبب می‌شود که زکات واجب باشد، چه طرف یتیم باشد، صغیر باشد چه کبیر باشد. عنوان یتیم این می‌گوید که عنوان اقتضای منع دارد. خب این چه وجهی دارد برای تقدیم؟

یک نکته‌ای یک جای دیگری هست ربطی به اینجا ندارد. من فکر می‌کنم اینها یک مقداری با همدیگر شاید قاتی شده باشد. یک بحثی هست که گاهی اوقات اصلاً یک روایت گفته لیس فی الغنم حرمةٌ. لیس لحم الغنم بحرام مثلاً. از یک طرف دیگر روایت داریم می‌گوید المغصوب حرام. می‌گویند این دو تا روایت با همدیگر تنافی ندارند. المغصوب حرامٌ می‌گوید غصب اقتضای حرمت دارد. الغنم لیس بحرامٍ، می‌گوید غنمیت اقتضای حرمت ندارد. نه این‌که اقتضای حلیت دارد که بگوییم با همدیگر تنافی دارند. غنم بما هو غنم یک شیء را حرام نمی‌کند، غنم مثل خوک نیست، مثل کلب نیست که خود گوشتش بما هو هو حرام باشد. رابطۀ بین لیس المغصوب حرامٌ با لیس الغنم بحرامٍ عموم و خصوص من وجه است. ولی این عموم و خصوص من وجه‌ها با هم تعارض ندارند. چون جنبۀ لا اقتضایش آن است. لیس الغنم بحرامٍ یعنی غنمیت اقتضای حرمت ندارد. این روایتی که می‌گوید مغصوب حرام است یعنی غصب اقتضای حرمت دارد، لا اقتضاء که با ما فیه الاقتضاء تنافی ندارد دیگر. خب آن مطلب درست است که عموم و خصوص من وجه یک موقع‌هایی بین لا اقتضاء و ما فیه الاقتضاء هست، خب لا اقتضاء با ما فیه الاقتضاء تنافی ندارد. ولی اگر دو تا چیز باشند هر دو اقتضایی باشند. حالا شما این فی الغلاة زکاةٌ که اقتضایی است. شما فوقش این است که این دلیلی که گفته لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را اقتضایی کردید. اقتضایی بودنش باعث می‌شود تازه تعارض ایجاد بشود. اگر اقتضایی نبود لیس فی مال الیتیم زکاةٌ اصلاً تنافی نداشت. آن دلیلی که اثبات. می‌گوید مال یتیم بما هو مال یتیم اقتضا ندارد برای ثبوت زکات. ولی غلّه بودن اقتضاء دارد. خب غله بودن وقتی اقتضاء دارد این‌که اقتضاء ندارد پس بنابراین آن بر این مقدم می‌شود. درست است. یعنی مقدم می‌شود که اصلاً تنافی ندارند. ولی این در جایی هست که آن روایتی که در مقابل این روایت نفی‌ای هست آن جنبۀ اقتضایی نداشته باشد. روایت اثباتی که اقتضایی دارد دیگر. می‌گوید فی الغلاة زکاةٌ. یعنی غله بودن موضوع هست برای وجوب زکات. این می‌گوید یتیم بودن موضوع است برای ارتفاع زکات. خب چرا یتیم بودن اینجا مؤثر واقع بشود؟ غله بودن مؤثر واقع نشود؟ این خیلی روشن نیست که ایشان چی می‌خواهند بفرمایند.

شاگرد: دلیل غلّه اصلا می‌گیرد از اوّل او را که بعداً بخواهد خارج کند؟

استاد: چرا نگیرد؟

شاگرد: چون ممنوع است به دلیل ممنوع بودن

استاد: چرا نگیرد؟

شاگرد: خارج از دلیل غله باشد.

استاد: چرا نگیرد؟

شاگرد: یعنی لسان آن کأنّ

استاد: چرا نگیرد؟ وجه‌اش چی است؟

شاگرد: چون ممنوع است، از اوّل هم ممنوع است. آن هم

استاد: چرا نگیرد، اینجوری نپرانید. چرا نگیرد؟ آن گفته فی الغلات زکاةٌ. یک بحث بحث این است اطلاق اینها ندارند، آن بیانی که در کلام آقای خویی بود اینها را نمی‌خواهیم. فرض این است که آنها را نمی‌خواهیم. آن هیچی. یک موقع از اوّل ما می‌گوییم دلیل مطلقی نداریم برای چیز، اینها حکم وضعی هستند، حکم وضعی. آن بیاناتی در کلام صاحب جواهر بود. فعلاً بحث سر آن نیست. فرض این است که اطلاق دارد.

شاگرد: اطلاق پس افرادی که شأن اطلاق بهشان داشته باشد. مثل یتیم است که اصلاً از اوّل

استاد: زکات وضعی است. حکم وضعی، نه حکم تکلیفی. حکم وضعی یعنی در مال یتیم وضعاً زکات ثابت است. آن که منافات ندارد.

شاگرد: ؟؟؟ هم عسل می‌برد؟

استاد: حسابی. یک بنده خدایی می‌گفتش که یک جایی نشسته بودیم مهمان بودیم انگور گذاشته بودند. بعد هیچ کسی به انگورها دست نمی‌برد. بعد می‌گفتش که یک دفعه یک بنده خدایی یک حرفی زد گفتم حرفت من را عصبانی کرد، من عصبانی می‌شوم باید انگور بخورم، آره. حالا عسل می‌برد این از آن حرف گرفته شده.

شاگرد: ؟؟؟ خیلی قوی است

استاد: ؟؟؟ می‌گفت بحث‌های ادبی که می‌شد مثلاً ما می‌گفتیم این لفظ اینجوری خوشگل‌تر است. می‌گفت خوشگلی هم خودش یکی از ادلۀ اثبات است. این زشت است دیگر. بعد گفتم اصلاً، گفتم استحسانی که عامه تمسک می‌کنند اصلاً اصلش همین است. استحسان این خوشکل‌تر است. این از ادلۀ این حالا بماند.

آقای منتظری یک تعبیری دارد فکر می‌کنم شبیه این تعبیر باشد. من تعبیرش را بیاورم و بخوانم این چی می‌خواهند بفرمایند.

همان ۳۰، وسط‌هایش. «و لا تراعى النسبة بينه و بين عمومات الزكاة في الغلات و المواشي، إذ نسبة العموم من وجه ثابتة بالنسبة الى أدلة زكاة النقدين أيضا»

این همان مطلب اوّلی که دارد همان مطلبی است که اینها مجموع ادلۀ غلات و مواشی و نقدین را با همدیگر در نظر گرفت. آن مجموع وقتی با دلیل یتیم در نظر بگیریم، عموم و خصوص مطلق هستند نه من وجه، آن درست است. آن را من کاری ندارم. این بیانی هست در کلام خیلی از آقایان هست.

«مضافا الى ان لسان أدلة الزكاة لسان الاقتضاء للزكاة و لسان قوله «لا زكاة في مال اليتيم»»

البته این عبارت نبود آن که حالا عیب ندارد حالا. یک عبارت دیگر بود من می‌خواستم با این عبارت آن را تفسیر کنم.

«مضافا الى ان لسان أدلة الزكاة لسان الاقتضاء للزكاة و لسان قوله «لا زكاة في مال اليتيم» لسان بيان المانع عنها و في أمثال ذلك يحكم العرف بتقديم الثاني فيكون المراد ان اليتيم مانع عن تعلق الزكاة» «ان اليتم[[1]](#footnote-1) مانع عن تعلق الزكاة مطلقا» یک همچین عبارتی را اینجا مطرح فرمودند. این من خیلی این را متوجه نشدم این را چی می‌خواهند بفرمایند. آیا روایتی که می‌گوید در غلات زکاة هست صرفاً می‌گوید مقتضی وجود دارد؟ در مقام نفی مانع نیست؟ در مقام فعلیت نیست؟ ما باید از جای دیگر استفاده بکنیم که مانع وجود ندارد، یا خود همین می‌گوید که بالفعل زکات هست. ایشان کأنّ می‌خواهد بگوید که این می‌گوید مقتضی زکات وجود دارد، اما نسبت به این‌که مانع دارد یا مانع ندارد ساکت است. باید از دلیل دیگر بفهمیم که مانع هست یا مانع نیست. خب آن دلیل می‌گوید یُتم مانع است بنابراین مانع ندارد. نه فی الغلات زکاةٌ صرفاً مقتضی، می‌گوید علت است. علت عبارت است از مقتضی‌اش، شرط، عدم المانع. یعنی در غلات همۀ اینها جمع است. بنابراین زکات ثابت است. این که این لسانش، لسان مقتضی است، آن لسانش، لسان مانع است آن را من نفهمیدم. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که اصلاً آیا یُتم مانع است؟ یا این‌که می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاةٌ اشاره به این دارد همین عبارتی که فقها تعبیر می‌کنند. می‌گویند یشترط فی وجوب الزکاة البلوغ. کأنّه آن کسی اقتضاء دارد که در مالش زکات باشد که بالغ باشد. بلاغ، کأنّ زکات یک تکلیفی است قرار است این تکلیف اداء باشد، باید بالغ باشد تا این تکلیف متوجه او بشود. کأنّ حکم وضعی زکات از حکم تکلیفی وجوب ایتاء زکات انتزاع شده. بنابراین وقتی کسی اقتضای ایجاب ندارد اقتضای این حکم وضعی را هم ندارد. می‌تواند اینجور باشد. لیس فی مال. البته این به کلام مرحوم آقای حکیم لطمه‌ای وارد نمی‌کند. آن تقریب آقای حکیم یک تقریب دیگر است. تقریب آقای حکیم این بود که می‌گفتند که یتیم اقتضای منع دارد. این اقتضای منع ولو به جهت این‌که بلوغ شرط برای این باشد که زکات ثابت بشود. اقتضاء بودنش چه خود یُتم بما هو یتم اقتضاء داشته باشد، چه به خاطر این‌که وجوب زکات مال بالغین هست، بنابراین غیر بالغ اقتضاء دارد که حکم در حقش ثابت نباشد. آن کلام آقای حکیم ناظر به این جهت نیست که مانع هست یا شرط هست. آن چیزها ارتباطی ندارد. ولی در کلام ایشان، مطلبی که ایشان دارد، می‌خواهد بگوید که یُتم جنبۀ مانعیت دارد. این از کجا استفاده می‌شود که یتم مانعیت دارد؟ یعنی اینجا دو تا مقدمه هست. که هر دو مقدمه‌اش ممنوع است. یکی این‌که ادله‌ای که اثبات زکات می‌کند در مقام مقتضی است نه در مقام فعلیت. نه اینجور نیست. ادله‌ای که اثبات زکات می‌کند فعلیة الزکاة را ثابت می‌کند نه صرفاً وجود المقتضی را. این یک.

نکتۀ دوم این‌که این‌که می‌گوید یتم مانع است در مقام یتیم زکات ندارد در مقام ذکر مانع است. این هم معلوم نیست. اگر نگوییم ظاهر دلیل این هست که بلوغ عامل هست و تعبیری که اصلاً در کلمات چیزها هم می‌کنند، بسیاری از اشخاص تعبیر شده کأنّ می‌خواهند بگویند اذا وجبة الصلاة وجب الزکاة، تعبیری که در خود روایات ما هم هست. کأنّ زکات تابع وجوب صلاة. آن کسی که نماز برایش واجب نشده، یعنی هنوز به حدی نرسیده که تکلیف به گردنش باشد، آن زکات هم ندارد. روایت‌هایش بود دیگر. یکی‌اش هم حقیقت همین تعبیر در آن هست، اذا وجبت الصلاة وجبت الزکاة. کأنّ وجوب زکاة تابع صلاحیت شخص برای الزام است. این وجوب صلاة خصوصیتی به آن معنا ندارد. این‌که می‌گوید اذا وجبت الصلاة وجبت الزکاة اشاره به این دارد که زکات یک حکمی است که ناشی از شایسته شدن صاحب مال برای الزام است. وقتی شخصی هنوز صالح نیست برای این‌:ه او را به نماز خواندن الزام کنند به زکات هم نمی‌توانند الزامش کنند. وقتی نمی‌توانند الزام کنند کأنّه حکم وضعی زکات از حکم تکلیفی زکات گرفته شده. اصل این حکم تکلیفی هم حالا شاید هم اشاره به این آیۀ شریفه باشد که خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها. می‌گوید نماز ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر. زکات هم تطهرم و تزکیهم بها. اینها همه‌شان برای این جعل شدند که شخص را از آن آلودگی‌ها نجات بدهند. نماز برای این‌که تنهیٰ عن الفحشاء و المنکر باشد، زکات برای این‌که شخص را از گناه پاک کند و امثال اینها. بنابراین شخصی که زمینۀ فحشاء و منکر در حقش نیست. کسی که زمینۀ گناه در حقش نیست، آن ادلۀ زکات او را نمی‌گیرد، همچنان که ادلۀ نماز او را نمی‌گیرد. ظاهراً به این بیانات ناظر است آن روایات.

شاگرد: از دلالت وجوب تکلیفی وجوب وضعی برداشت می‌فرمایید؟

استاد: یعنی می‌خواهم بگویم دلیل می‌خواهد اینجا وجوب، در مقام ثبوت، نه در مقام اثبات. شارع مقدس می‌خواهد بگوید مقام ثبوت حکم وضعی تابع مقام ثبوت حکم تکلیفی است. یعنی شارع مقدس می‌گوید اینجا چرا حق برای فقرا در مال افراد قرار دادند؟ برای این‌که آن افراد ثروتمند آدم بشوند. یعنی انگیزه، آدم شدن آن افراد هست، بنابراین آن کسانی متعلّق این حق هستند که زمینۀ آدم شدن و آدم نشدن در موردشان مطرح هست. یعنی به اصطلاح عدم ملکه. بچه خب آن اصلاً زمینۀ آن آدمیت و عدم آدمیت. آدمیت به معنای کمال می‌خواهم بگویم. کمال و عدم کمال در حقش نیست. این بزرگ‌تر هست که زمینۀ کمال و عدم کمال درش مطرح است، به خاطر همین وجوب نماز هم در حق بالغ جعل می‌شود. وجوب زکاتی که حق داری فقرا در مال زکوی به تبع وجوب زکات، وجوب تکلیفی زکات آمده است آن هم ناشی از این جهت است. از این روایتی که می‌گوید اذا وجب، این دارم تفسیر می‌کنم روایتی که می‌گوید اذا وجبت الصلاة وجبت الزکاة این در واقع ناظر به آن مقام ثبوت قضیه است. می‌خواهد بگوید ثبوتاً علت ایجاب زکات همان علت ایجاب صلاة است که هر دوی اینها باعث رشد طرف می‌شوند، باعث ترقی طرف می‌شوند. و وقتی در مورد صغیر این رشد و ترقی معنا ندارد، وجوب زکات نیست. وقتی وجوب زکات نیست، آن حکم وضعی هم نیامده. نه این‌که ما کشف می‌کنیم. بحث این‌که این روایتی که بیان کرده، این روایت این هست که در مقام ثبوت حکم وضعی ثبوت زکات در مال تابع حکم تکلیفی لزوم اعطاء زکات بر صاحب مال هست. لزوم اعطاء زکات بر صاحب مال، مال کبار هست، حکم وضعی‌اش هم مال کبار هست. علی ای تقدیر من این را می‌خواهم بگویم، این که ما تصور کنیم که حتماً یُتم مانع است و بلوغ شرط نیست این از کجا؟ می‌تواند بلوغ شرط باشد، وقتی بلوغ شرط باشد یک روایت می‌گوید که بر غلات زکات واجب است. یعنی چیزی شرط ندارد. نفس این‌که یک شخصی مالک غله باشد باید زکات بدهد. من دون اشتراطٍ بزکات. یکی می‌گوید نه شرطیت زکات هست. این دو تا با همدیگر منافات دارد دیگر. یکی می‌گوید که در غلات بلوغ شرط نیست. یکی می‌گوید نه، اصلاً در زکات مطلقا بلوغ شرط هست. عموم و خصوص من وجه وقتی شدند چجوری. این یک بیان. اما مرحوم آقای خویی یک بیان دیگری دارد که این بیان قبلاً در کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی هم وارد شده، در کلمات دیگران هم هست و آن تعبیر حکومت هست. آقای خویی می‌فرمایند ادلۀ نفی زکات از مال یتیم حاکم هست. و بین حاکم و محکوم ملاحظۀ نسبت نمی‌شود. این تعبیر.

این را مرحوم آقای منتظری وارد یک پاسخی می‌شوند. این پاسخ اصلاً خروج از مبنای حکومتی هست که آقایان دارند، حکومت من اجمالش را اشاره بکنم، تفصیلش را باشد در بحث حکومت. در حکومت یک تفسیری معروف دارند که آقای نایینی اینها دارند، مرحوم حاج آقا رضا روی آن مبنا هستند، حاکم را جنبۀ مفسر نسبت به محکوم می‌دانند. می‌گویند حاکم جنبۀ نظارت و تفسیر و امثال اینها. حاکم این. یک تفسیر دیگری مرحوم حاج شیخ دارد در درر که مرحوم امام آن را گسترش دادند، آقای منتظری هم به آن مبنا پیش رفتند که می‌گویند حاکم آن چیزی هست که به جنبه‌ای ناظر هست که منظور الیه به آن جنبه ناظر نیست. و مفصل این را مرحوم حاج شیخ دارد و مرحوم امام هم خیلی بسطش دادند. این تفسیر حاکمی که مرحوم حاج شیخ و به تبع مرحوم امام و آقای منتظری دارند غیر از تفسیری هست که مرحوم حاج آقا رضا همدانی دارند و به تبع آن و بعد از آن آقای خویی و اینها دارند. اصلاً نباید اینها را با همدیگر چیز کرد. یعنی ایشان حاج آقا رضا را دارد با مبانی حاج شیخ که اینها قبول کردند دارد محاکمه می‌کند. در حالی که این اصلاً درست نیست. اینها دو تا مبنای مختلف هستند، تفسیرشان با حکومت کاملاً متفاوت است و دیگر آقای چیز ۳۴:۴۴ وارد تفصیل معنای حکومت شده. این هم مراجعه کنید این تفصیلات دقیقاً تفصیل مرحوم امام است. با همان بسطی که مرحوم اما داده در حکومت که اینها، که من حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم به نظر ما ناتمام هم هست. هم کلام حاج شیخ هم کلام مرحوم اینها، اینها ناتمام است من وارد آن بحثش هم نمی‌خواهم بشوم.

شاگرد: حکومت شیخ و ؟؟؟

استاد: درست این مبنا هم. ولی حالا اصلاً در مقام بیان آن جهاتش نیستم. در مقام این جهت هستم که وقتی با یک شخصی بحث داریم می‌کنیم باید روی مبنای او صحبت کنیم. ایشان احترام به حاج آقا رضا می‌کنند که نه این حکومت ندارد. بعد شروع می‌کند تفسیر حکومت کردن، تفسیری که حاج آقا رضا آنجا روی حکومت اصلاً تفسیر نمی‌کند. تفسیر حکومت برای حاج آقا رضا یک تفسیر دیگری هست، این بحث‌های مبنایی را نباید در اینجور بحث‌ها بیاوریم، مگر این‌که تصریح کنیم که ما مبنایمان در حکومت با مبنای شما فرق دارد، این عیب ندارد آدم تفسیری کند که ما اینجور موارد را حاکم نمی‌دانیم و حکومت روی مبنایمان تفاوت دارد، آن اشکال ندارد این تعبیر، ولی این لحنی که وجود دارد این لحن لطیفی نیست. این است که حالا من روی همان مبنای مرحوم آقای خویی می‌خواهم مشی کنم که ببینم آیا ادلۀ نافی زکات نسبت به ادلۀ مثبتۀ زکات در غلات حکومت دارد یا حکومت ندارد. این را حالا فردا توضیحش را خواهم داد.

حالا یک مقداری روی حرف‌های آقای منتظری بعد هم من یک مروری من روی بعضی حرف‌های آقای هاشمی خواهم داشت ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت در نسخۀ نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «ان اليتیم مانع عن». استاد دو بار بیان می‌کنند و در بار دوم «الیُتم» می‌گویند. [↑](#footnote-ref-1)